

پرداخت می‌گردید البته ناگفته نماند که این گونه رفتارها، رفتاری ناملموس برای کارگران امروز هم نیست.

در همین دوران بود که نطفه‌های تولید سرمایه داری در ایران بسته شد. سرمایه داران خارجی برای دریافت امتیازات بیشتر شروع به سرمایه‌گذاری در بخش‌هایی مثل راه آهن و شوسه، خطوط تلگراف، سیستم بانکی و تأسیسات استخراج نفت، معادن و... نمودند و این سرمایه‌گذاری‌ها باعث رشد ناموزون سرمایه‌داری در ایران شد. در بخش‌های نامبرده کار و تولید با سیستم‌های جدید و پیشرفته صورت می‌گرفت و این در حالی بود که در نقاط دیگر ایران ما شاهد کارگاه‌های تنگ و تاریک با همان وسایل کار یکصد ساله بودیم.

رشد نامناسب سرمایه‌داری و تولید، تغییر الگوی اقتصادی، مهاجرت به کشورهای دیگر برای یافتن کار و از همه مهم‌تر تأثیر چهار انقلاب در آن دوران (انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، انقلاب مشروطیت ایران و انقلاب فوری و اکتبر ۱۹۱۷ روسیه) همه و همه باعث حضور تفکراتی نوین در صحنه جامعه شد. در چنین شرایطی بود که اولین جرقه‌های تشکلی کارگری پدیدار شد و جنبش کارگری در آن دوران پایه‌های جنبش مشروطه‌گام برداشت.

در سال ۱۲۸۵ محمد پروانه و گروهی از کارگران، نخستین اتحادیه کارگری ایران را در چاپخانه کوچکی واقع در خیابان ناصریه تهران سازمان دادند. دو سال قبل از تشکیل این اتحادیه مهاجران ایرانی در روسیه تحت تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ و فعالیت‌های احزاب سوسیالیست دمکرات سازمان همت را در روسیه تشکیل داده بودند. فعالیت همت بعد از شکست انقلاب ۱۲۸۲ (۱۹۰۵م) روسیه و سرکوب جنبش مشروطیت توسط محمد علی شاه فروکش کرد ولی خوشبختانه با پیروزی انقلاب روسیه در سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷م) این فعالیت‌ها از سر گرفته شد و این بار به برپایی فرقه عدالت انجامید. فعالیت عدالت ادامه داشت تا این که سرانجام در ۳۱ خرداد ۱۲۹۹ (۲۲ ژوئن ۱۹۲۰) برای اولین بار کنگره خود را داخل مرزهای ایران در شهر انزلی برپا نمود. در همین کنگره بود که نام عدالت به فرقه

## جنبش کارگری در ایران؛ فرازها و فرودها

سیاسی - اجتماعی

در چهاردهم مرداد ۱۲۸۵ مظفرالدین شاه قاجار در بستری بیماری فرمانی را امضا کرد که به موجب آن ایران دارای سلطنت مشروطه شد. تا قبل از این دوران کشور دارای اقتصادی بسته و خودکفا بود ولی هم‌زمان با دوران مشروطیت رفته رفته بازار ایران با بازار جهانی ارتباط یافت. سیل کالاهای ارزان قیمت خارجی به سمت بازار ایران سرازیر شد و در پی این جریان الگوی اقتصادی در ایران به کلی تغییر کرد. بسیاری از دهقانان از روستاها به شهرها مهاجرت کردند و صنایع دستی و پیشه‌وری جایگاه خود را از دست دادند. در اثر این تحولات کشور با یک نیروی عظیم جویای کار مواجه شد و چون رشد اقتصادی کشور هم به گونه‌ای نبود که بتواند جویایان مازاد باشد، در نتیجه بسیاری از آنها یا به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کردند یا به هر کاری و با هر حقوقی تن می‌دادند.

از طرفی جمعیت بی‌کار از توده‌های تهیدست جامعه بودند و پیدا کردن کار موقتی و یا دائمی برای آنها سعادت بزرگ محسوب می‌شد. این دسته از کارگران که مناسبتی غیر از مناسبات استاد و شاگردی را نمی‌شناختند درک درستی از رابطه کارگر و کارفرما نداشتند. اکثر کارفرمایان هم زمین‌داران سابق بودند و به کارگران به چشم رعیت نگاه می‌کردند و آنان را جزء مال و املاک خود می‌پنداشتند. اوضاع کارگران مهاجر نیز بهتر از این نبود. این کارگران به دلیل نداشتن تجربه کارگری حاضر بودند به پست‌ترین کارها در مقابل دست‌مزدی اندک‌تن در دهند و هیچ حقوق و مزایایی طلب نکنند.

این لایه نوپای اجتماعی در آن دوران با مشکلات زیادی روبرو بود. یکی از این مشکلات عدم امنیت شغلی بود. کارفرما هر لحظه که اراده می‌کرد می‌توانست کارگر را اخراج نماید و اگر در حین کار کارگر دچار بیماری می‌شد و یا حادثه‌ای اتفاق می‌افتاد که منجر به قطع و نقص عضو می‌شد کارفرما به هیچ وجه حاضر به پرداخت حقوق یا غرامتی نبود و در این موارد کارگران به طور معمول به تکی روی می‌آوردند. اگر هم کارگر در حین کار بر اثر اتفاقی جان خود را از دست می‌داد به ندرت به خانواده‌وی مبلغی به عنوان غرامت



کمیونسیت ایران تغییر یافت. این فرقه در آن دوران بیشتر به فعالیت‌های ضربتی و مسلحانه گرایش داشت تا یک کار دراز مدت سیاسی. و حتی استقلال تشکیلات کارگری را نیز غیر قابل دفاع و مضر می‌دانست و در اثر این تفکر بعد از به قدرت رسیدن بلشویک‌ها همه تشکلات مستقل کارگری، شوراهای کمیته‌های کارخانه و اتحادیه‌ها یا به کلی از بین رفتند و یا کاملاً به حزب وابسته شدند.

بعد از محمد پروانه، در سال ۱۲۹۷ بار دیگر کارگران چاپخانه، اتحادیه خود را به رهبری سید محمد دهگان احیا کردند. این اتحادیه اولین موفقیت خود را در اعتصابی ۱۲ روزه به دست آورد. پیروزی کارگران چاپخانه، کارگران سایر واحدهای اقتصادی را تشویق کرد که متشکل شوند. چندی پس از آن با همکاری و پیشنهاد دهگان برای اعضا کارت عضویت صادر شد و طی انتخاباتی شکرالله مافی به سمت رهبری اتحادیه انتخاب شد. اتحادیه عمومی کارگران مرکزی که در مهر ماه ۱۳۰۰ تشکیل شد مورد استقبال کارگران قرار گرفت. دهگان نیز دو ماه پس از تشکیل اتحادیه در ۸ دی ۱۳۰۰ روزنامه حقیقت را بنیان نهاد تا بدین وسیله آوای اتحاد کارگران را به گوش برساند. در سال ۱۳۰۱ اعتصابات کارگری، به خصوص اعتصابات کارگران صنعت نفت علیه شرکت نفت ایران و انگلیس، انگلیس‌ها را بر آن داشت تا از رژیم خودکامه‌ای پشتیبانی کنند که از نفوذ تفکرات کمیونسیتی در ایران جلوگیری به عمل آورد. از طرف دیگر این اعتصابات باعث سقوط دولت وقت، دولت قوام، شد و وقتی قوام بعد از شش ماه برکناری مجدداً بر سر کار آمد سیاستی جنگ طلبانه به خود گرفت به طوری که چهارده روزنامه مخالف خود را توقیف کرد. اتحادیه کارگران چاپخانه با این اقدام قوام اعلام اعتصاب نمودند که این فراخوان به دستگیری رهبران اتحادیه توسط قوام انجامید. در مقابل این اقدام، دهگان در مقام سردبیر روزنامه حقیقت و رهبر اتحادیه عمومی کارگران مرکزی در جلسه اتحادیه اعلام اعتصاب عمومی را به تصویب رسانید و در نتیجه این تصمیم و وساطت مؤمن الملک (رییس مجلس وقت) رهبران زندانی اتحادیه آزاد شدند و از روزنامه‌ها از جمله حقیقت رفع توقیف شد. بعد از این جریان روزنامه حقیقت حملات خود را به انگلیس‌ها و دولت بیشتر کرد تا اینکه در همان سال توقیف شد و دیگر مرکز منتشر نشد. در واقع می‌توان گفت حقیقت اولین قربانی جنبش کارگری بود.

در اول آبان ۱۳۰۲ رضاخان به نخست‌وزیری انتخاب شد و در صدد برآمد تا موانع را در راه رسیدن به دیکتاتوری یکی پس از دیگری از سر راه خود کنار زند. یکی از این موانع، اتحادیه عمومی کارگران مرکزی بود.

پس از تعطیل شدن روزنامه حقیقت، ضربه زیان بار دیگری بر پیکره اتحادیه عمومی کارگران مرکزی وارد آمد. دهگان ایران را به مقصد اتحاد جماهیر شوروی به منظور شرکت در چهارمین کنگره جهانی انترناسیونال سوم ترک کرد. محمد آخوندزاده جانشین وی نتوانست اتحادیه را به خوبی رهبری کند و اتحادیه به شدت تضعیف شد. دهگان پس از بازگشت تلاش‌های بسیاری در جهت تقویت اتحادیه نمود ولی متأسفانه تمام این تلاش‌ها بی نتیجه ماند. تا اینکه دهگان کناره‌گیری کرد و اتحادیه رکن با ارزش خود را برای همیشه از دست داد.

در ۸ آبان ۱۳۰۴ که رضاخان به سلطنت رسید، مخالفت خود را آشکارا با نهادهای مستقل از جمله حزب کمیونسیت ایران و بازمانده‌های اتحادیه عمومی اعلام کرد و آنان را به تشکیلات مخفی و زیرزمینی بدل نمود. در اواخر ۱۳۰۶ بود که دومین کنگره حزب کمیونسیت ایران در ارومیه برگزار شد و حمله مشترک به رضاشاه و انگلیس‌ها را در دستور کار خود قرار داد.

در همین گیر و دار و در شرایطی که به نظر می‌رسید رضاشاه مخالفان را تحت کنترل خود دارد، ناگهان نه هزار کارگر صنعت نفت در آبادان دست به اعتصاب زدند که این اعتصاب به همراه اعتصاب کارگران راه آهن مازندران که یک سال بعد از آن رخ داد، سرکوب شد و رهبران آن دستگیر و زندانی شدند.

در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ پس از اینکه نیروهای انگلیس و شوروی ایران را اشغال کردند، رضاشاه استعفا داد و ایران را ترک کرد. پس از آن محمدرضا پهلوی در مجلس حضور یافت و مراسم سوگند و قماربازی به قانون اساسی را به جا آورد. سه روز پس از آن فرمان عفو عمومی را صادر کرد که طی این فرمان در ۲۸ شهریور ۱۳۲۰، بیست و هفت تن از اعضای گروه‌ارانی از زندان آزاد شدند و ده روز پس از آن جلسه‌ای چهار نفره تصمیم به تشکیل حزب توده ایران گرفتند و بر این اساس مجسّم اسکندری را به دبیرکلی حزب برگزیدند. تا مهر ۱۳۲۱ اعضای حزب

به چهارده هزار نفر رسید. دو سال بعد این تعداد به بیست و پنج هزار نفر افزایش یافت که ۷۵ درصد آنان کارگر و دو درصد دهقان و بقیه روشن فکر بودند.

مقاصد و ایدئولوژی واقعی حزب توده از آغاز مورد بحث بود. حزب توده مدعی بود که پشتیبان سلطنت مشروطه است، ولی سوابق کمیونسیتی بسیاری از رهبران آن، مخالفان حزب را متقاعد کرد که این حزب، ایدئولوژی کمیونسیتی و برنامه‌های انقلابی دارد. در مقابل این ظن نیز در آذهنان قوت گرفت که اتحاد جماهیر شوروی همانطور که در دهه ۱۳۰۰ از حزب کمیونسیت ایران پشتیبانی کرده بود، اکنون نیز از حزب توده پشتیبانی می‌کند. هم‌زمان با حزب توده، اتحادیه کارگران ایران، معروف به شورای مرکزی در پاییز ۱۳۲۰ تشکیل شد. فعالیت این شورا به نحوی آشکارا به فعالیت حزب توده مرتبط بود ولی در ۷ مرداد ۱۳۲۲ در نخستین کنفرانس ایالتی اتحادیه کارگران تهران توجیه نظری جدایی شورای مرکزی و حزب توده را مطرح نمود.

در همان هنگام در جریان انتخابات مجلس چهاردهم حزب توده و شورای مرکزی طی بیانیه مشترکی اعلام کردند که برای شرکت در انتخابات تهران، هیأت مؤتلفه‌ای تشکیل داده‌اند و از اعضای خود خواستند که به نامزدهای انتخاباتی مشترک آنها رأی دهند. در نتایج انتخابات مجلس چهاردهم یک هشتم آرا متعلق به حزب توده بود. از پانزده نامزد انتخاباتی نه تن انتخاب شدند. اگرچه طبق این آمار حزب توده در مجلس در اقلیت بود، ولی نمایندگان آزادی مثل دکتر مصدق به تکمیل این آرا یاری رساندند. مجلس چهاردهم در اسفند ۱۳۲۲ کار خود را آغاز کرد و این در حالی بود که از بهار ۱۳۲۳ حزب توده کوشش خود را در جهت گردآوری اتحادیه‌های کارگری مستقل زیر چتر رهبری شورای مرکزی آغاز کرد. این حزب تصمیم گرفت که با پیوستن به هیأت مرکزی، سازمان کارگری نو و گسترده‌ای را تشکیل دهد. در جریان این اتحاد، اتحادیه زحمت کشان ایران و کانون کارگران راه آهن نیز به آنها پیوستند و بعد از آن نیز اتحادیه‌های کوچک و بزرگ به ترتیب با این اتحادیه پیوسته خوردند تا اینکه در مرداد سال ۱۳۲۲ جمع کل اعضای آن به ۲۰۹۷۵ نفر می‌رسید.

در تابستان ۱۳۲۲ اتحاد جماهیر شوروی سیاست جدیدی را در رابطه با رقبای خود در ایران مدنظر قرار دادند و در راستای جهت گیری تازه شوروی، حزب توده نیز جهت گیری اصلاح طلبانه

خود را به مبارزه طلبی تبدیل کرد. البته اتفاق دیگری نیز باعث تسریع این امر شد. در دی ۱۳۲۲، با مرگ محسن اسکندری، رهبری حزب به دست افرادی مؤمن به مارکسیست - لنینیست افتاد و در نتیجه رهبری از دست اصلاح طلبیان خارج شد و به دست مبارزانی افتاد که پیش از آن در پشت پرده فعال بودند. درگیری شورای متحد مرکزی با دولت بر سر امتیاز نفت درخواستی از سوی اتحاد جماهیر شوروی از اولین نشانه های این تغییر وضعیت بود. این درگیری منجر به اعتصابات گسترده چندین هزار نفره در ایران شد که با دخالت دکتر مصدق، موقتاً حل و فصل شد. در اثر این رویدادها مجلس به پیشنهاد حزب توده به ساعد نخست وزیر وقت رای اعتماد نداد و به جای وی مرتضی قلی بیات با پشتیبانی حزب توده و نمایندگان مستقل مجلس به نخست وزیری انتخاب شد. ولی این رای اعتماد چندان دوام نیاورد و پس از آن حکیمی جای وی را گرفت که او هم بیش از یک ماه در رأس نبود. در همین گیر و دار بود که در ۹ خرداد ۱۳۲۴ اعتصاب بزرگی در شرکت نفت ایران و انگلیس در کرمانشاه رخ داد و چهار روز پس از آن محسن صدر (صدرالاشراف) که فردی تندرو بود، به نخست وزیری برگزیده شد.

بر اساس سیاست گذاری محسن صدر، در نیمه شب ۲ شهریور ۱۳۲۴ مأموران، دفاتر مرکزی حزب توده و شوروی مرکزی را اشغال و تفتیش و بیش از ۱۲ تن از رهبران حزب را بازداشت کردند و چهارده روزنامه را بستند. در پاسخ این اقدام کارگران مبارز، شهرها، کارخانه ها و نقاط تلاقی راه آهن را اشغال کردند. در اثر کشمکش های ایجاد شده، دولت صدر در اواخر مهر ماه ۱۳۲۴ سقوط کرد و ابراهیم حکیمی جای وی را گرفت. او نیز پس از شش ماه جای خود را به احمد قوام داد. قوام به دلیل وضعیت موجود، سیاست آشتی طلبانه ای را با اتحاد جماهیر شوروی در دستور کار خود قرار داد. قوام در ۸ تیر ۱۳۲۵ حزب دموکرات ایران را تشکیل داد و این حزب را با حزب توده پیوند داد و هدفشان را مبارزه با دربار و ارتش اعلام کرد. البته در کنار این اقدام، قوام در جهت تضعیف حزب توده سه تن از برجسته ترین رهبران حزب توده را به عضویت هیأت دولت خود دعوت کرد تا با این اقدام بر که تأییدی بر وزارت کار داشته باشد. با همه این اقدامات و به رغم گام هایی که قوام در جهت سرکوبی حزب توده و شورای متحد مرکزی برمی داشت، مورد قبول طرفداران وضع موجود قرار

نمی گرفت. آنان فهمیده بودند که شاه و ارتش با برخورداری از پشتیبانی انگلیس و آمریکا نقطه اتکابی به مراتب بهتر از قوام به حساب می آیند و بهتر می توانند آنان را از خطر کمونیسم مصون بدارند. در اثر این تفکر بود که شاه توانست در ۲۴ مهر ۱۳۲۵ قوام را وادار به استعفا کند. در این دوران حکومت مشروطه بسیار ضعیف شد و بریتانیای کبیر و ایالات متحده با تصمیم به پشتیبانی از حکومت ضد کمونیست نیرومندی که در رأس آن پادشاهی قرار داشت، غیر مستقیم مانع رشد جنبش کارگری شدند.

در واقع بزکباری قوام هم با دخالت مستقیم سفارت آمریکا در ایران انجام گرفت. از طرفی در پی اعتصابات پی در پی و دخالت حزب توده در این اعتصابات، طرفداران دولت، حزب توده را به عنوان دست نشاندهگان اتحاد جماهیر شوروی متهم کردند و دفاتر آنان را به اشغال نیروهای امنیتی درآوردند. شورای متحد مرکزی نیز به خاطر سرکوب روزافزون فعالیتش و نداشتن متحدان نیرومند شدیداً تضعیف شد. پس از قوام مجلس بار دیگر ابراهیم حکیمی را به این مقام منصوب کرد. حکیمی نیز به دلیل سیاست گذاری در جهت کاهش محدودیت های سیاسی مورد قبول شاه واقع نشد و پس از چهار ماه سقوط کرد. پس از سقوط دولت حکیمی بار دیگر شماری از روزنامه ها سرکوب شدند و برخی از کارخانه های دولتی که عضو شورای متحد مرکزی بودند، از استان های مازندران و گیلان به تهران منتقل شدند و پس از آن در شهرهای چالوس و شاهی و شهبسوار حکومت نظامی برقرار شد و سیصد تن از اعضای حزب توده دستگیر و زندانی شدند.

در ۱۵ بهمن، هنگام دیدار سالانه شاه از دایرگاه تهران، ناصر فخر آری که ظاهراً عکاس روزنامه ای با گرایش مذهبی به نام پرچم اسلام بود، چند گلوله به سوی او شلیک کرد و دولت هم توانست تمام تقصیر این سوء قصد را به گردن حزب توده بیندازد. با استفاده از این جریان دولت بدون بازپرسی و یا تحقیق به موجب تصویب نامه ای حزب توده را غیرقانونی اعلام کرد. در پی این اعلام در ۱۶ بهمن ارتش باشگاه های حزب توده و شورای متحده مرکزی را برای آخرین بار تصرف کرد و پانصد تن از رهبران حزب را دستگیر نمود که برخی از آنان اعدام و برخی دیگر به زندان محکوم شدند.

پس از این جریانها و در اثر افزایش ناگهانی محبوبیت شاه، قدرت سیاسی و اجرایی به طور کامل

به دست شاه افتاد و وی به مثابه نخستین اقدام، حزب توده و اتحادیه های کارگری آن را ریشه کن کرد و اتحادیه های کارگری غیر کمونیست را منحل گردانید. آزادی مطبوعات محدود شد و احزاب سیاسی مستقل غیر کمونیست سرکوب گردید و حتی اتاق بازرگانی تهران نیز زیر کنترل مستقیم دربار قرار گرفت. پس از این جریانها، مجلس دکتر محمد مصدق را با مأموریت اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت به نخست وزیری برگزید. به دلیل اهمیت مسأله نفت، مسأله اتحادیه های کارگری برای این دولت در درجه دوم اهمیت قرار گرفت. سیاست این مرد در برابر اتحادیه های کارگری نوعی سیاست بی طرفانه بود. اتحادیه های کارگری ایران، آشکارا از مصدق و سیاست های او انتقاد می کرد ولی به سبب محبوبیت دولت مصدق در میان نهی دستان جامعه تردیدی نبود که رهبران این اتحادیه ها پیروان خود را از دست می دادند.

دکتر مصدق نیز در پی اختلافاتی که با شاه داشت، در تیر ۱۳۳۱ از نخست وزیری استعفا داد و هنگامی که شاه احمد قوام را جایگزین وی ساخت، قیام تاریخی، سی ام خرداد به وقوع پیوست و دکتر مصدق دوباره بر سر کار آمد. مصدق هم چنان از سوی جناح راست و جناح چپ مورد حمله بود تا اینکه در جریان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت وی سقوط کرد و روابط میان دولت و کارفرمایان و کارگران به وضع دوران رضاشاه بازگشت.

پس از سقوط دولت مصدق کار سازمان های کارگری پایان یافت و از سال ۱۳۳۶ وظیفه سرکوبی هر نوع مخالفت و اعتراض به سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) محول شد. البته این سرکوبی و سکوت تا سال ۱۳۳۷ بیشتر ادامه نیافت. اعتصابات پی در پی، از جمله اعتصابات در صنعت نفت و کوره پزخانه تهران و کارخانه نساجی دولت در شاهی و همین طور اعتصاب در کارخانه نساجی پشم بافی در اصفهان از عوامل شکست این سکوت بودند. در این زمان شاه تصمیم به تشکیل دو حزب به نام ملیون و مردم گرفت. انگیزه شاه از ایجاد نظام دو حزبی این بود که به متحدان غربی خویش اطمینان دهد که ایران از نظام حکومت دموکراتیک برخوردار است. حزب مردم به رهبری اسدالله علم، مرامی آزادی خواه برگزید و از سندیگاهای کارگری دعوت کرد که به آن پیوستند. ولی این دو حزب مدت زیادی پایدار نماندند و ماهیت آنان برای مردم آشکار

گردید. در سال ۱۳۳۹، آیین نامه های اجرایی تشکیل و ثبت سندیکاها آماده گردید و چندی بعد شورای عالی کار، آنها را تصویب کرد. ظرف شش ماه پنجاه سندیکا در تهران و هفت سندیکا در اصفهان طبق موازین قانون به ثبت رسید و تا پایان سال شمار آنها به شصت افزایش یافت. دیری نپایید که اعتصابات از سرگرفته شد و علی امینی نخست وزیر وقت، مجلس را به دستور شاه منحل کرد و در این هنگام شاه تسلط خود را بر نظام سیاسی کشور استوار گردانید. از طرفی دولت ایران با انتقاد سرسختانه روزنامه های خارجی از جنه آمریکا روبه رو بود که به دفاع از قشر کارگر ایران می پرداختند و وضع آنها را تأسف انگیز می خواندند.

وزارت کار با بی میلی و بی نظمی در جهت قوانین ابتدایی کار و کارگری کوشش هایی می کرد. البته هیچ دلیلی هم وجود نداشت که وزارت کار با جدیت به اجرای قوانین کار و کارگری بپردازد. اتحادیه ای موجود نبود که خواسته های مشترک کارگران را مطرح کند و بر اجرای قانون کار اصرار ورزد. مطبوعات آزادی هم نبود که شکایت های کارگران را منعکس نماید. وزیر کار غیر از شاه به مرجع دیگری پاسخگو نبود. شاه نیز با اجرای قانون کار چندان موافق نبود چرا که می دانست پیدایش یک نیروی پر قدرت از سوی کارگران می تواند حکومت خودکامه او را به مبارزه ببلد.

فاصله بین این سال ها تا سال ۵۷ تماماً به اقدامات شاه در گسترش روابطش با کارگران و دهقانان سپری شد. ولی تمام وعده های شاه بی مفهوم و بی اثر بود و با شکست آنها شکست انگیز نبود که برخی از کارگران جوان تر سیاسی شوند و علیه رژیم دست به اسلحه برند.

در آن دوران دو سازمان نوپا بزرگ ترین دشمنان شاه به شمار می آمدند، یعنی سازمان مجاهدین خلق (که سازمانی اسلامی بود) و سازمان چریک های فدایی خلق (که سازمانی مارکسیستی بود). در آغاز شهریور ۱۳۵۷، کارکنان پالایشگاه تهران دست به اعتصاب زدند و کارکنان پالایشگاه های نفت اصفهان، شیراز، تبریز و آبادان به آنان پیوستند. چند روز پس از آن کارکنان کارخانه سیمان تهران اعتصاب کردند و موج اعتصابات همه جا را فرا گرفت. چندی نگذشت که کارگران خواسته های سیاسی را به خواسته های اقتصادی خود افزودند. پالایشگاه های نفت تعطیل شد و بیشتر

میدان های نفت از کار بازایستاد. علاوه بر مجموعه پتروشیمی در بندر شاپور و بانک ملی، معادن مس نزدیک کرمان و چهار کارخانه عظیم صنعتی دیگر نیز تعطیل گردیدند. دولت با ناباوری هم چنان در میان سیاست سخت گیری و نرمش نوسان می کرد و خواستار مذاکره با رهبران اعتصابات شد. ولی بیست و پنج سال مبارزه و سرکوب، دیگر رهبری به جای نگذاشته بود که به تقاضای دولت توجه کند. دستگاه سلطنت چنان واژگون شد که هیچ کس تصورش را نمی کرد.

انقلاب پیروز شد. پس از پیروزی به یک باره گروه ها، سازمان ها و احزابی که تا آن روز به صورت مخفی فعالیت می کردند، آشکارا به فعالیت پرداختند و هر کس به ازای فعالیتش در دوران انقلاب سهمی از دستاوردهای آن طلب می کرد. طی مدت کوتاهی ۴۲ حزب و جمعیت تازه، اعلام موجودیت کرده بودند که در میان آنان احزاب کارگری سهم به سزایی داشتند. چند روزی از پیروزی انقلاب نگذشته بود که حزب جمهوری اسلامی، رسماً آغاز به کار کرد. نام پنج روحانی به عنوان مؤسس این حزب اعلام شد که عبارت بودند از سید علی خامنه ای، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، دکتر بهشتی، دکتر محمدجواد باهنر و موسوی اردبیلی. اعضای شورای مؤسس این حزب طی مصاحبه ای نظریات خود را در خصوص حضور احزاب مختلف اعلام کردند. در این مصاحبه این طور عنوان شد که، استقبال مردم از انقلاب اسلامی نشان داد که تشکیل این حزب یک ضرورت بود. مارکسیست ضد مذهب است ولی آزاد است. اما حق ندارد ریا کند و باید آشکارا مواضع خود را بیان دارد و به فعالیت بپردازد. مسأله ضدیت مارکسیسم با اسلام موضوعی است، و سلب آزادی در جوامع آزاد از مارکسیست ها موضوعی دیگر....

یکی از اولین اقدامات حزب جمهوری اسلامی، ایجاد کمیته ای مستقر در خانه کارگر بود. خانه کارگر که در اواخر دهه ۴۰ یعنی در زمان حکومت شاه تأسیس شده بود، پس از انحلال همه احزاب و ایجاد حزب دولتی رستاخیز در سال ۱۳۵۳ تحت نفوذ بخش کارگری این حزب درآمد و به سازمان کارگران ایران تغییر نام داد. در جریان انقلاب این ساختمان به تصرف کارگران درآمد و مجدداً خانه کارگر نامیده شد. در روزهای نخست انقلاب بسیاری از احزاب در این ساختمان مستقر بودند و به فعالیت می پرداختند. کمیته حزب جمهوری اسلامی با عضویت علیرضا

محبوب (دبیرکل فعلی خانه کارگر، عضو دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی در آن زمان)، علی ربیعی (صاحب امتیاز روزنامه کار و کارگر، دبیر اجرایی شورای امنیت ملی و مشاور امنیتی خاتمی) و حسین کمالی (وزیر کار سابق)، با توجه به پشتوانه قدرت سیاسی توانست خانه کارگر را تحت مدیریت خود در آورد.

حزب جمهوری اسلامی، انجمن ها و شوراهای اسلامی را ایجاد نمود و فعالیت آنان را گسترش داد و وزارت کار نیز در اوایل سال ۱۳۵۸، در اصول تشکیلات شوراهای کارکنان را تدوین نمود. شوراهای مورد نظر نهادهایی برای تقویت نظام و همکاری با مدیریت شدند. به طوری که مراعات این اصول عنوان شده بود که دولت جمهوری اسلامی - در مواردی که مدیریت - آمادگی لازم را داشته باشد، تشکیل شوراهای کارکنان مؤسسات را برای پیشبرد اهداف جمهوری اسلامی مفید می داند. علاوه بر آن ایجاد نظم و جلوگیری از تفرقه در میان کارگران و شناسایی عامل یا عوامل تفرقه افکن نیز از وظایف این شورا به شمار می رفت. در بهمن سال ۱۳۵۸ حزب جمهوری اسلامی اولین کنگره سراسری شوراهای اسلامی کارخانجات را برگزار کرد.

از دیگر فعالیت های حزب جمهوری اسلامی می توان از ایجاد انجمن های اسلامی در محیط های کار نام برد. انجمن های اسلامی نهادهایی هستند که نقش تبلیغ مبانی اسلام و دفاع از جمهوری اسلامی و جلوگیری از هرگونه آشوب و اختناق در محیط های کار را داشتند.

این انجمن ها تحت حمایت و رهبری خانه کارگر عمل می کردند. برخی بر این باورند که فعالیت این انجمن ها غالباً در جهت حذف سازمان ها و شوراهای مخالف بود و همین امر باعث شد تا کارگران اعتماد خود را نسبت به این نهادهای دولتی از دست بدهند.

در چهارم دی ماه سال ۶۰، احمد توکلی وزیر کار وقت، تشکل های شورای اسلامی کارکنان را در واحدهای تولیدی، صنعتی و کشاورزی و خدماتی تا تصویب قانون مربوطه در مجلس متوقف ساخت و این امر باعث افزایش نارضایتی کارگرانی شد که دیگر هیچ نهادی برای حمایت خود نمی دیدند. با افزایش میزان اعتراضات و اعتصابات کارگری نیاز به تشکیل مجدد این نهادها احساس شد تا اینکه در تاریخ ۱۳۶۲/۱۰/۳۰ قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار به تصویب مجلس رسید و طی آن تلاش برای



ایجاد شوراهای اسلامی آغاز شد.

در سال های ۶۰ و ۶۱ احمد توکل پیش نویس قانون کار را به مجلس ارایه داد که طی آن همه چیز بر عهده کارپذیر و کارفرما گذاشته شد و تنها توافق فردی آنها ملاک قرار داده شد.

اما این پیش نویس از همان ابتدا با مخالفت کارگران مواجه شد تا اینکه پس از چهار نوبت که پیش نویس های دیگر بین مجلس و شورای نگهبان رد و بدل شد، در نهایت با فرمان امام، پس از حذف و تعدیل بسیاری از مواد آن به تصویب رسید و در سال ۶۹ به دولت اعلام شد.

تصویب قانون کار جدید جناح سرمایه دار را به تکاپو واداشت و آنان طی سال های بعد، از هیچ فعالیتی برای حذف مفاد آن دریغ نکردند. طرح تعدیل نیروی انسانی، خروج کارگران کارگاه های زیر پنج نفر از قانون کار، خروج کارگران قالی باف از شمول قانون کار، به رسمیت شمردن کارهای پیمانی و قراردادی، لایحه بازسازی و نوسازی صنایع نساجی و کلیه صنایع کشور، ممنوعیت استخدام رسمی و در آخر بیرون راندن ۵۲ درصد از کارگران از شمول ۲۷ ماده رفاهی و تعدیل دریافتی کارگران بی کار شده از صندوق بی کاری از ۵۲ ماده به ۲۴ ماده، همه و همه از نشانه های این فعالیت می باشد.

در برابر این تهاجم حتی خانه کارگر که گسترده ترین و قدرتمندترین نهاد کارگری در ایران بود نیز ایستادگی نکرد. البته گفته می شود که تمام فعالیت های نهاد های مذکور پیرو سیاست گذاری واحدی بوده و تلاشی در جهت حمایت از حقوق از دست رفته صورت نگرفته است. این نهادها در تمام این سال ها درگیر نهادینه کردن قدرت سیاسی خود بوده اند و تنها تلاش های صورت گرفته در جهت قرار گرفتن در کرسی های قدرت بوده است. این امر نشان آن است که درگیری های سازمانی و حزبی هدف اصلی که حمایت از کارگر است را تحت شعاع خود قرار داده و باعث شده تا به امروز نتیجه مطلوبی حاصل شود.

از طرفی، نکات مبهمی در قانون وجود دارد که راه را برای رسیدن به سرمنزل مقصود ناهموار ساخته است. یکی از این مشکلات، واگذاری حل مشکلات و اختلافات واحدهای تولیدی به شوراهای اسلامی کار می باشد. طبق قانون، شوراهای اسلامی در واحدهای بالای ۲۵ نفر تشکیل می شوند. طبق آمار منتشر شده، هم اکنون پانزده هزار کارگاه تولیدی با

بیش از ۲۵ نفر کارگر در کشور وجود دارد و این در حالی است که تنها ۲۷۰۰ شورای اسلامی کار در کل کشور مشغول به کار می باشد. این نشان می دهد که شوراهای اسلامی تنها نمایندگی ۱۸ درصد کارگاه های کشور را به عهده دارد. با توجه به این مطلب که ۹۶ درصد واحدهای تولیدی ایران را کارگاه های زیر ده نفر تشکیل می دهند و از میان چهار درصد باقی مانده در صدی هم واحدهای بین ۲۵ نفر و ۱۰ نفر هستند، در کل می توان گفت که شوراهای اسلامی تنها نماینده دو درصد از کل کارگاه های تولیدی می باشند. از طرف دیگر، اجرای فرمایشی قوانین نیز به این دغدغه دامن زده است. به طوری که طبق بند ۱ ماده ۱۶۷ قانون کار، در شورای عالی کار باید سه نفر از نمایندگان کار که یکی از آنها انزماً از نمایندگان کشاورزان انتخاب شوند، حضور داشته باشند. با این وجود دیده می شود که نمایندگان کارگران در این شوراهای کارگران انتخاب نمی شوند و حقوق بگیر نیستند. این موضوع در مورد نمایندگان کارفرمایان نیز صدق نمی کند و نمایندگان کارفرمایان از بخش های دولتی در این شورا حضور پیدا کرده اند.

کارگران از داشتن نمایندگان واقعی خود محرومند و تا به حال هیچ گونه انتخابات آزاد کارگری نداشته اند. احزاب و گروه هایی که حمایت کارگران را بر عهده خود گذاشته اند، مرتباً با وعده های سطحی و انتخابات گزینشی عرصه را برای آنان تنگ تر می کنند. به نظر می رسد که وزارت کار نیز تنها نظارت کننده و قیام می باشد و تلاشی جدی برای بهبود اوضاع در برنامه هایش وجود ندارد. طی تحقیقات صورت گرفته و آمار غیررسمی، امروز در ایران حدود ۵/۵ میلیون نفر بی کار (آمار رسمی ۲/۵ میلیون نفر است) وجود دارد. نزدیک به ۹۰ درصد زنان شاغل از حمایت قانون کار برخوردار نیستند. اینها همه دستاورد هایی است که طی مبارزات سخت و تلاشی بسیار به دست آمده بود ولی مجدداً باز پس گرفته شد.

به نظر می رسد کارگران در موقعیت فعلی در ضعیف ترین وضعیت خود از سال ۵۷ به سو می برند. با نگاهی به مناسبات مطرح شده و با توجه به دخالت سازمان جهانی کار و اینکه این سازمان در نظر دارد طبق مقاله نامه های ۷۸ و ۸۹ خود در ایران مشکلات کارگری منطبق با مقاله نامه ها را به وجود آورد راه حل این مشکل را تنها در ایجاد تشکلات مستقل

کارگری بدون دخالت دولت و نیروهای غیر کارگری می توان جست و جو کرد.

البته عدم علاقه دولت به ساماندهی تشکلات مستقل کارگری نیز قابل بررسی است. دولت نسبت به ایجاد این تشکلات دچار بدبینی تاریخی است و نفوذ پذیری احتمالی این تشکلات از سوی نهادهای سیاسی خارجی و حتی داخلی، نگرانی های دولت را تشدید می کند.

با این وجود گفته می شود که تشکلات کارگری مستقل بدون دخالت دولت و کارفرما تنها راه ارتقای کارگران می باشد.

هم اکنون در سراسر کشور کارگاه های تولیدی بسیاری وجود دارند که از کارکرد یکدیگری بی اطلاعند. با توجه به اینکه کارفرمایان این کارگاه ها طی نشست ها و سمینارها مرتباً تبادل اطلاعات می کنند، منطقی است که کارگران این کارگاه ها نیز از بولتن های مشترک سود بگیرند. وجود نوعی ارتباط دوطرفه به بالا بردن سطح سواد طبقاتی کارگران کمک می کند و باعث آشنایی آنها با شیوه های گوناگون کار می شود. این رویه در برخی کشورها بسیار گسترده تر است به طوری که دیده شده کارخانجات کارگران خود را برای آشنایی با صنایع مدرن، به کشورهای دیگر می فرستند.

برگزاری سمینار و نشست های کارگری در کشور نه تنها به ارتقای سطح کارگران کمک می کند بلکه حضور یک نیروهای فعال و آگاه در کشور می تواند کمک شایانی به اقتصاد ایران کند و راه را برای جهانی شدن هموارتر سازد.

با این اوصاف برخی بر این باورند که ناآگاهی و ناتوانی طبقه کارگر به نفع عده خاصی است و از اینجاست که نظرسنجی، آمارگیری و اطلاع رسانی در کشور، همیشه با کاستی هایی روبه روی می باشد و حتی حمایت از آن را سنگ انداختن جلوی پای دولت قلمداد می کنند. در این شرایط، تنها ضعف طبقه کارگر نیست که موجبات نگرانی را فراهم کرده است، بلکه سرعت لاک پشتی صنعت و اقتصاد کشور نیز به این مسأله دامن می زند.

در چنین شرایطی احزاب گوناگون مدعی فعالیت های تازه اند و خود را برای پیوستن به این جنبش آماده می کنند. ولی این سوال همیشه مطرح خواهد بود که آیا هیچ تشکیلی به جز یک تشکل مستقل کارگری توانایی رساندن این قافله را به سرمنزل مقصود خواهد داشت؟